

در گذر از «تکلیف» به «حق»، تنش طبیعی است

گفت‌وگو با عبدالکریم سروش

پاس‌نو، ۲/۱۱/۸۲

چکیده: آقای سروش معتقد است که انتخابات، فی‌نفسه، امری مطلوب است و حق انسان‌هاست. وی از چهار منظر به مسئله انتخابات می‌نگرد و سپس، به ارزیابی وضعیت اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس هفتم می‌پردازد و دو دلیلی که برای شرکت اصلاح‌طلبان در انتخابات آورده‌اند، به نقد می‌کشد.

حضور در انتخابات از چند جهت واجد موضوعیت است:

بدون تردید انتخابات یکی از مظاهر مدرنیته و دست‌کم یک مفهوم بسیار مدرن است و از زمان مشروطیت به این سو، وارد ادبیات سیاسی و اجتماعی ایران شد. از این زمان، ایرانیان وارد مرحله جدید حیات خود، یعنی دوران مدرن شدند. در طی ۲۵ سال بعد از انقلاب اسلامی، انتخابات پرشماری برگزار شد و این امر فی‌نفسه امر مطلوبی بود. انتخابات، بخش نرم‌افزاری مدرنیته و از مؤلفه‌های بسیار پرارزش آن است.

دیدگاه دوم، حق در مقابل تکلیف است. مرز میان حق و تکلیف، جداکننده جهان جدید از قدیم است. انسان دیروز تکلیف‌اندیش بود و انسان امروز حق‌اندیش است. انتخابات از عرصه‌هایی است که آدمی از حق خویش در امر سیاست سود می‌جویند. ما باید حق‌اندیشی را تقویت کنیم و یا دست‌کم تعادلی میان حق‌اندیشی و تکلیف‌اندیشی برقرار کنیم. بدیهی است که برخی از رقبای انتخابات را با اندیشه سنتی و ماقبل مدرن تکلیف‌اندیشی بیامیزند.

مازتاب اندیشه ۲۷

۴۸

در گذر از
«تکلیف» به
«حق»، تنش
طبیعی است

از یک سو، استناد نظام بر تکلیف شهروندان است (و دریغ از مشاهده مفهوم شهروندی به معنای جدید و درست آن) و از سوی دیگر، ابزارهایی مورد استفاده قرار می‌گیرد که واجد ماهیت «حق» هستند. تنش حاصل از این پارادوکس، کاملاً طبیعی است، مانند تضاد در قانون اساسی. به عبارت دیگر، قانون اساسی حامل نظام تکلیف‌اندیشی است که ابزارهای حق‌اندیشی را به کار گرفته است. اما، هرگز نباید حق‌اندیشی را به دلیل وجود و حضور تکلیف‌اندیشی رها کنیم.

مورد سوم، نهادینه ساختن پروسه‌های دموکراتیک در دوره گذار است. زمانی از حق سخن می‌گوییم و زمان دیگر از نهادینه سازی آن. مفهوم «حق»، به خودی خود، سنت‌های دموکراتیک را به ارمغان نمی‌آورد؛ بلکه باید در قالب نهادهای رفتاری، به سنت تبدیل شود. انتخابات در عصر مشروطه به آن دلیل که با سنت‌های اجتماعی عجین نشده بود، به درستی صورت نگرفت.

انتخابات یکی از مواردی است که مفهوم حق را نهادینه و آن‌را به مفهوم «ناموس» (که در جامعه ما بسیار شریف شمرده می‌شود) نزدیک می‌کند. مفاهیمی چون حقوق بشر، حق شرکت در انتخابات و حق مشارکت سیاسی، باید وزن و اهمیتی مانند ناموس در جامعه بیابد. این امر نیز با عمل مکرر، و نه صرفاً یک بحث نظری، به نتیجه مطلوب نزدیک می‌شود.

مورد چهارم، منظر برابری است. این احساس که همه از یک حق مشترک واحد برخوردارند، هر کس در انتخابات، از صدر تا ذیل یک مملکت، از یک رأی برخوردار است، احساس زیبایی است و تمرینی برای قوت و غنا بخشیدن به مفهوم برابری و شهروندی است؛ زیرا در این صحنه، امام خمینی یک رأی دارد و یک آدم عامی هم یک رأی.

سخن من، مربوط است به انتخابات و نقش کلی‌ای که در تاریخ یک جامعه دموکراتیک می‌تواند ایفا کند. اما، هنگامی که با انتخاباتی خاص مواجه می‌شویم، آن هم پس از ۶ یا ۷ سالی که از دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی یا از مجلس ششم می‌گذرد، سؤالات متعددی به ذهن می‌رسد، یا بهتر بگویم: استدلال‌های ویژه‌ای که اصلاح‌طلبان مطرح می‌کنند، باید مورد بررسی قرار گیرد. استدلال نخست این است که نباید انفعال وجود داشته باشد. این، دلیلی کافی و محکم نیست؛ زیرا وقتی مردم آگاهانه، فاعلانه و با اجماع به پای صندوق‌های رأی نروند، لزوماً به معنای انفعال نیست. انفعال زمانی روی می‌دهد که اشخاص نمی‌دانند چه می‌کنند و یا مقهور و مرعوب طرف مقابل می‌شوند. دلیل دیگری که بعضاً مطرح می‌شود، هراس از پیروزی جناح مقابل بر اثر عدم مشارکت مردم است؛ این هراس را این‌گونه بیان می‌کنند: «نباید بگذاریم کار به دست دیگران بیفتد و سپس بنشینیم و تأسف بخوریم». کسانی

که در مقابل این استدلال می‌ایستند، معتقدند که اولاً، فیلترهای شورای نگهبان، در عمل، مشارکت را کاهش می‌دهد و آن را خنثی می‌کند؛ زیرا، افراد شایسته مانند دفعات قبل، از حضور در صحنه محروم می‌شوند. دوم، اعمال نظارت فراقانونی، بهترین تصمیم‌های مجلس را نیز خنثی می‌کند؛ لذا، یک مجلس ضعیف چندان مایه خشنودی نخواهد بود، مانند مجلس ششم که به عنوان قوی‌ترین مجلس اصلاح‌طلبان، کار چندانی از پیش نبرد و حداکثر، مجلس را به یک مرکز اعتراض و شاید یک مرکز آموزش سیاسی تبدیل کرد. ولی پیش‌بینی مردم این است که اصلاح‌طلبان در مجلس آینده، حتی از این قدرت نیز برخوردار نخواهند بود. در شرایط موجود، به بیش از این نباید بیاندیشیم. به عبارت دیگر، باید انتظارات خود را از مردم و سیاست و... تعدیل کنیم.

کنش سیاسی و اصلاحی، اساساً، به این معنا نیست که شما باید واجد یک سمت سیاسی باشید؛ بلکه شما اگر یک روزنامه یا یک محفل علمی خوب داشته باشید که بتواند بحث و تبادل نظر آزادانه انجام دهد، پاره‌ای از قدرت هستید. متنها، دلیل اینکه برخی از اصلاح‌طلبان به قدرت کشیده شدند، دو چیز بود: اول، انگیزه اصلی برخی از گروه‌های دوم خردادی، حضور فعال‌تر در مراکز اصلی قدرت بود. گرچه نیروها و شخصیت‌هایی هم بودند که این چنین فکر نمی‌کردند و نمی‌کنند؛ بلکه تعریف جامع‌تر و پویاتری از مؤثر بودن دارند. ولی انسداد سیاسی، به عنوان یک بلای عظیم، آنها را از امکانات زیادی محروم کرد. دوم، جاذبه قدرت و منصب. هگل می‌گوید «انسان در نظام‌های دموکراتیک، به خاطر خودش مورد تکریم قرار می‌گیرد؛ اما در نظام‌های دیگر، به دلیل منصبی که دارد».

در مقاله «روشن‌فکران، قدرتمندان بی‌مسند» گفته بودم که روشن‌فکران قدرتمند هستند و لازم نیست به قدرت سیاسی تکیه کنند. آنان اگر به مقتضیات روشن‌فکری خود وفادار باشند و به آن عمل کنند، در جامعه قدرت زیادی به دست خواهند آورد، تا جایی که می‌توانند حتی ارباب قدرت را جابه‌جا کنند. البته، روشن‌فکران نیز باید مراقب آفات خویش باشند؛ یکی از این آفات، پدیدار شدن طلب قدرت سیاسی است که پروژه آنان را منحل و مبتدل خواهد کرد.

حرکت اصلاحی و تولد نوینی که پدید آمد، دیگر اجازه نمی‌دهد تا جامعه به مراحل قبل بازگردد. همان سخن فیلسوفان است که می‌گویند «وقتی قوه‌ای به فعل بدل شود، دیگر فعل به قوه بر نمی‌گردد».

حاکمان نیز، به‌رغم سخت‌گیری‌هایشان، به این امر کاملاً واقف‌اند و اگر چه بازگشت

زمان را طلب می‌کنند، ولی قدرتی برای اعمال آن ندارند. در این میان، حتی اگر یک دولت صددرصد محافظه کار به قدرت برسد، آن آزادی عملی که برای خودش متصور است، نخواهد داشت. به این معنا به آینده خوشبین هستیم. مهم ترین کار اهل قلم در این دوره، اطلاع رسانی است تا آتش طلب خاموش نشود. مهم ترین نکته این است که تمامی نیروهای اصلاح طلب و نخبگان فکری را در خصوص نحوه حضور در انتخابات اجماع کنیم و سپس، این بحث در افکار عمومی مطرح می شود.

● اشاره

۱. آقای سروش انتخابات را بخش نرم افزاری مدرنیته و از مؤلفه های پرارزش آن می داند. بی تردید، انتخابات یکی از شاخصه های بزرگ و غیر قابل چشم پوشی دموکراسی است؛ تا جایی که بسیاری آن را وجه ممیزه دموکراسی از نظام های توتالیتر می دانند؛ گو اینکه اکتفا به انتخابات برای مردم سالار دانستن یک نظام درست نیست. به هر حال، انتخابات جزء لاینفک مردم سالاری به شمار می رود. بنابراین، هیچ موافق یا مخالفی نمی تواند به سادگی از کنار انتخابات بگذرد. چنان که هیچ نظامی نمی تواند بدون برگزاری انتخابات، از مردم سالاری و دموکراسی سخن بگوید. از آنجا که یکی از مقدمات مهم مدرنیته دموکراسی است، می توان با این بخش از سخنان آقای سروش موافقت کرد.

۲. حق اندیشی یکی از ویژگی های انسان مدرن است؛ اما، رها کردن تکلیف نیز از کاستی های همین انسان است. آقای سروش می گویند: «ما باید به سوی حق اندیشی پیش برویم و دست کم تعادلی میان حق اندیشی و تکلیف اندیشی برقرار کنیم». جای این سؤال هست که چرا «دست کم». چرا برای ایجاد تعادل، فقط باید جانب حق اندیشی تقویت شود. تحلیل آقای سروش واجد نوعی یکسونگری است. درست است که در میان اقشار سنتی جامعه ما، توجه به حق کمتر از توجه به تکلیف است و باید جانب حق تقویت شود، اما، در عین حال، در میان اقشار روشن فکر جامعه عکس این مطلب صادق است و باید جانب تکلیف تقویت شود. تحلیل ذکر شده ناظر به نقص موجود در بخشی از جامعه است و نقص قشر مهم دیگری را نادیده گرفته است. چنان که جناب سروش، البته با تردید، گفتند که ما باید به سوی تعادلی میان حق و تکلیف برویم و این تعادل با تقویت هر دو طرف به دست می آید، منتهی هر یکی برای قشری.

همچنین باید به حقوق خداوند نیز توجه داشت؛ چیزی که در مدرنیته فراموش شد. بزرگ ترین حق ها، حق طاعت و بندگی خداوند است که موجب پیدایش تکلیف بندگی و عبودیت انسان ها می شود. از همین جاست که شرکت در انتخابات در جامعه دینی، تنها یک حق به حساب نمی آید؛ که تکلیف دینی نیز هست و به جای آوردن بخشی از وظیفه بهسازی

اجتماع از سوی هر فرد است؛ چیزی که در ادبیات دینی با عنوان پرمحتوای «امر به معروف و نهی از منکر» از آن یاد می‌شود.

۲. به همین ترتیب، چنان‌که نهادینه سازی مفهوم «حق» ضرورت دارد، نهادینه سازی مفهوم «تکلیف» نیز لازم است. هر حقی در دل خود تکلیفی را می‌پروراند که در صورت بی‌توجهی به آن تکلیف، حق نیز ضایع می‌شود. به عنوان نمونه، انتخابات که شرکت در آن حق هر شهروندی است، تکلیفی برای مسئولان دربردارد و آن، برگزاری درست و قانونمند و عادلانه آن است. چگونه می‌توان حق بهره‌مندی از انتخابات را نهادینه ساخت، بدون آنکه تکلیف برگزاری آن را نهادینه کرده باشیم.

۴. آقای سروش در چهارمین منظر خود به انتخابات، به مسئله برابری در رأی اشاره می‌کند. این اشاره تا آنجا که مسئله «حق» در میان است، درست است. اما، آنجا که پای تکلیف به میان می‌آید، دیگر نمی‌توان رأی امام خمینی را با یک فرد عادی و عامی یکسان و برابر دانست. از اینجاست که تکلیف نخبگان جامعه در مسئله انتخابات بسیار سنگین‌تر از تکلیف افراد عادی است. همچنان‌که تکلیف رهبر اجتماع نیز به مراتب سنگین‌تر است. به بخشی از این تکالیف اشاره می‌کنیم: هدایت مردم به انجام وظیفه شرکت در انتخابات؛ برگزاری انتخابات عادلانه و مشروع؛ هدایت مردم به انتخاب اصلح؛ تشویق نخبگان به مشارکت و ایجاد رقابت سالم میان آنها؛ جلوگیری از نفوذ بیگانگان و تأثیرگذاری آنان بر جریان‌های داخل کشور؛ ممانعت از سهم یافتن سرمایه‌پیروزی در انتخابات و دست‌کم، کم‌رنگ‌تر کردن نقش آن و.... شاید وظایف مهم دیگری هم باشد که در اینجا به دلیل اینکه در مقام احصای وظایف دولت اسلامی در امر انتخابات نیستیم، ذکر نشده‌اند. چنین وظیفه‌هایی را نمی‌توان از افراد عادی و آحاد شهروندان نظام اسلامی انتظار داشت. بنابراین، نمی‌توان به طور مطلق برابری همه شهروندان در امر انتخابات را پذیرفت. این برابری در استفاده از حق انتخاب است؛ ولی در انجام وظایف، اختلاف تکلیف وجود دارد.